سیرآفاق و انفس در سفر پرندگان

لوردس رنسلی لالیگا

دو دوره،دو فرهنگ،دو دیدگاه جهان بین و عالم‏ نگر و بسیار مهم در یک نقطه با هم تلاقی می‏کنند:

زبان،آرزوها،بیم‏ها و وسوسه‏های پرندگان. فریدالدین عطار نیشابوری در ایران،در قرون ششم و هفتم هجری(دوازدهم و سیزدهم میلادی)و سیرانود برژراک( onaryC ed caregreB )در فرانسه،نیمهء اول قرن هفدهم.عطار بی‏تردید یک عارف،و برژراک‏ یک آزاد اندیش جسور و متهور با آوازهء بی‏اعتقادی و ناباوری.یکی مسلمان با پیوندی بسیار ژرف به تصوف؛ آن یک معتقد به فلسفهء عقلانی دکارت،ماجراجو، منتقد تا سرحد بدگمانی و عیبجویی به ویژه آنگاه که‏ سخن از مذهبی کهن در میان است.چه وجوه اشتراک‏ و یا حتی شباهتهایی می‏تواند بین مردانی چنین‏ متفاوت وجود داشته باشد؟آیا برای توجیه مقایسه‏ای‏ که هدف از آن روشن ساختن یا اعلان پاره‏ای‏ واقعیت‏هاست صرف انطباق این دو در اجلاس پرندگان‏ کافی است؟(1)آیا در خصوص برژراک نمی‏تواند سخن‏ از یک شخصیت ادبی قدیمی عاری از هر گونه معنایی‏ جز انتقاد زمانه باشد؟و در این صورت،آیا برقرار ساختن یک توازی بین آنان مفهومی خواهد داشت؟

به نظر می‏آید که تمامی این سؤالات با بررسی هر چند سطحی زندگی آنان تأیید شوند.عطار مردی است‏ بسیار شکیبا و بردبار با دیگر نحوه‏های تفکر،اما این‏ نکته خدشه‏ای بر پرهیزگاری وی و احترامی که برای‏ قوانین اسلامی قایل است،وارد نمی‏سازد.زندگی وی‏ با داروسازی و جستجوی خداوند سپری می‏گردد که‏ این دو جدا از هر چیز،آن طور که از آثار کیمیاگران‏ مشهود است،در قرون وسطی رابطه‏ای تنگاتنگ دارند. برژراک افسار گسیخته و بی‏مذهب،جویندهء همیشگی‏ و مداوم علوم و فلسفهء مدرن،زندگی‏اش را در میان‏ جدالها و ماجراها می‏گذراند و هر گونه تفکر متفاوت با نحوهء تفکر اساتید خود:دکارت و کامپانلا را مانند رابله‏ به استهزا می‏گیرد.وی اگرچه تنها در آستانهء مرگ با تغییری غیر منتظره و مشکوک تضادی آشکار با تصوف‏ عطار دارد،ولی هر یک از این دو حقایقی را که به‏ سختی قابلیت القاء دارند در دهان پرندگان‏ می‏گذارند.حقایق عارف مسلمان به خاطر ویژگی به‏ ظاهر متضاد و در باطن نامتضاد و صحیح‏ آنهاست.ایراد برخی بیان ناشدنی‏ها و پرداختن به‏ جستجویی که پایان آن همان نقطهء آغازین است؛کشف‏ از طریق سفر برونی که به سفری درونی مبدل شده‏ است.

دکارت گرایی اروپایی به نوبهء خود باید خویش را از سرکوب عرفها و نهادها در امان بدارد،ولی در مورد او سفر موجب رویارویی با حقایقی می‏گردد که در نهایت‏ به روشن ساختن اندرون وی می‏انجامند.در یک مورد، پرندگان که از آسمان آمده‏اند بالهایی مانند بالهای‏ فرشتگان دارند.در موردی دیگر،پرندگان که‏ حساسیت و ادراکی بیش از انسان دربارهء مسایل به‏ واقع اساسی دارند قربانیان بی‏گناه بنی آدمند.بسیار نامحتمل است که برژراک با نوشته‏های عطار آشنا شده‏ باشد،زیرا نخستین برگردانهای آثار وی به زبانهای‏ اروپایی به وسیلهء سیلوستر دوساسی( ed.S ycaS )و گارسن دوتاسی( ed.G yssaT )در اوایل قرن‏ نوزدهم و در شرق‏گرایی اروپا(2)صورت گرفت.با این‏ وجود،در قرون وسطی عقاید فلسفی و عرفانی شرقی‏ فراوانی در بسیاری موارد از طریق آثار علمی و ادبی- که از دیدگاه سانسور کم خطرتر و خواستنی‏تر از آثار فلسفی و مذهبی تلقی می‏گردیدند-در اروپا جای‏ گرفته بودند.

«هر سفری را خطری است»،این هشداری است که هر دو نویسنده به ما می‏دهند و از همین رو تصمیم‏ گرفتیم که مقایسه‏ای بین آن دو داشته باشیم و نقطه‏ نظر هر یک از دو نویسنده را بسنجیم که در واقع بیانگر همان تحیری است که در خواننده برمی‏انگیزند.در اجلاس پرندگان برژراک،پرنده‏های مخالف و موافق‏ درباره عزیمت در جستجوی پادشاهشان به بحث‏ می‏پردازند و عده‏ای دیگر دنیایی سرشار از هماهنگی و صلح پدید آورده‏اند و موجودی غریب را به دلیل فساد نوع بشر به محاکمه می‏کشند،فسادی که در افراط و سوءاستفاده‏ای که از خلقت می‏نماید نمایان است.

پیشینهء طرح

یک اصل مشترک در مذاهب دارای کتاب‏ دسته‏بندی و ترتیب عالم بر حسب درجه اهمیت است. از موجودات بی‏جان گرفته تا مخلوقات زنده که در میان ایشان انسان به عنوان اشرف مخلوقات خودنمایی‏ می‏کند.حضرت آدم کار نام نهادن بر مخلوقات را به‏ عهده گرفت و زبان آغازین وی در طول تاریخ از میان‏ رفت.با این تفاصیل،پیوند میان پروردگار و سخنش و نیز پیوند بین انسان و پروردگار از طریق سخن به گونهء نیایش یا تفکر یا اندیشه مفید و خیر به یک اصل‏ اساسی در علم دین و خداشناسی و گونه‏های فرهنگی‏ سرشار یا لااقل تأثیر پذیرفته از تعصب مذهبی مبدل‏ شده.ولی انسان به خلاف حیوان قادر به گناه کردن‏ است،بدین سبب همواره بی‏گناهی مختص حیوان‏ بوده است و در انواع و اقسام تمثیل‏ها و حکایات‏ اخلاقی حیوانات را به عنوان هم سخن به کار گرفته‏اند. در میان دیگر خطاهای سنگین انسان همچنین قادر به سرپیچی از فرمان خداوند و به طور کلی گمراه‏ ساختن هر عبارتی است.اغتشاش و تنوع زبانهای‏ سنت یهودی-مسیحی در حکایت برج بابل به تکبر و نخوت انسان نسبت داده می‏شود.اهمیت معنایی و بصری کلام در سنن یهودی و اسلامی،در مسیحیت‏ تمیز بین مسیح و کلام را به موازات خود دارد.یک‏ موضوع قدیمی تفکر و تعمق و جستجو بین نمایندگان‏ این سه سنت،بازگردانی کلام اصلی و ابتدایی بوده‏ است و از همین روی است حکایت عبری آدم خودکار و نیز جستجوی کلام گمشده( mubreV mussimid )از سوی کیمیاگران قرون وسطی،اعراب و مسیحیان.

نام پرندگان در نوشته‏های آسمانی-چه قرآنی و چه‏ انجیلی-پی در پی تکرار شده است.پرندگان بارها به‏ عنوان مبنا در حکایات و داستانهای اخلاقی به کار گرفته می‏شوند و حامل کلام خداوند یا انجام دهندهء مأموریتی واگذار شده از جانب او می‏باشند.کافی است‏ یادآوری شود که در سورهء«نحل»آیهء 81،پرواز پرندگان‏ بیانگر عظمت خداوند است.در سورهء«فیل»پرندگانی‏ به نام ابابیل وسیلهء اجرای عدل الهی هستند.در انجیل،در" setsaiselcE "(10 و 20)گفته می‏شود که پرندگان همه گونه کلام را خواهند داشت.و در «آپوکالیپسیس»( sispilacopA )(17 و 19)یک‏ فرشته پرندگان را برای از میان بردن تمامی قدرت‏ انسان به میهمانی شام خداوند فرامی‏خواند و همین‏ طور فیل را،پرنده‏ای که حقایقی بزرگ را بیان می‏دارد و اغلب نقش اصلی را در حکایات شرقی و غربی به‏ عهده دارد و یا حداقل در آنها ظاهر می‏گردد؛در«هزار و یک شب»،داستان پرنده‏ای که سخن می‏گوید، درختی که آواز می‏خواند و آب طلا،پرنده را به عنوان‏ ابزار مشیّت الهی نمایان می‏سازد،در اسطورهء آلمانی‏ زیگفرید قهرمان داستان با چشیدن خون مار( renfaF )، که خود کشته است زبان پرندگان را درک می‏کند و آنان‏ سرنوشتش را برای او فاش می‏سازند.

در سنت و عرف مسیحی قرون وسطایی پرندگان‏ اغلب حساسیتی فراتر از انسان در خصوص حقایق بزرگ از خود نشان می‏دهند:در کتابی از فرانسیسکو آسیس عارف قرن سیزدهم ایتالیا به نام‏ " sallicerolF "نقل شده است که عارفی همچون‏ فرانسیسکو آسیس در شهری که مردمانش در گمراهی‏ غوطه‏ورند و تمایلی به شنیدن سخنان وی ندارند، برای پرندگان سخن می‏گوید.وی همچنین در کنار کیمیاگری به جستجوی کلام گمگشته است و معمولا کلاغ و عنقا را به عنوان سمبل به کار می‏گیرد.کلاغ‏ olcergin مرگ عرفانی که تولد عرفانی به همراه دارد.

و عنقا سنگ sipal سنگ فلسفی osolihP muroF aadeiP -lalosolf در هر دو سنت که اغلب بخاطر تغییر و تحولات تاریخی با هم آمیخته شده‏اند،پرنده‏ نماد احساسات و ویژگیهای انسانی است.شباهت‏ فیزیکی سیمرغ با تصاویر برجسته‏ای که در کتاب«اس‏ کیل»(یک:5 و 12)دیده می‏شوند توجه برانگیزند و این موضوعی است که به نظر ما شایستهء تحقیقات‏ ویژه‏ای است.

آنگاه برژراک با یک سنت فرهنگی و حتی مذهبی‏ مواجه شد که در آن چهرهء پرنده به طور معمول مورد استفاده قرار می‏گرفت و تأثیر دنیای اسلامی جایی‏ برای تردید-چه در داستانها،افسانه‏ها و حکایات و چه‏ در فلسفه و علوم و به ویژه«پزشکی و کیمیاگری»-باقی‏ نمی‏گذاشت.برژراک یک کاوشگر شاخه‏هایی از پزشکی بود که چندان ارتدکس و سالم هم نبوده و در نتیجه نزدیکی بیشتر با فساد عقیده و بدعت داشتند. وی همچنین در بسیاری موارد شاگرد رابلیس بود که او نیز پزشک بود.در قرن هفدهم خرافات و اعمال‏ منحرف و مخالف عقاید عمومی در فرانسه به وفور وجود داشت و در کنار آن همچنین سنت تجربی و کیمیایی یهودی-عربی.بدین ترتیب محتمل است که‏ اطلاعاتی در خصوص نوع عرفان حمایت شده از سوی‏ عطار در هر یک از گونه‏ها و اشکال آن به وی رسیده‏ باشد،بدون اینکه به طور مستقیم مجبور به شناخته‏ شدن آن شده باشد.پرنده جلوه‏ای آشنا در عرفان‏ اسلامی دارد؛هر پرنده با یک رفتار و یا یک عنصر تشکیل دهنده روحی همراه است،و همچنین با یک‏ پیامبر یا گونه‏ای از«دانستن».در غرب نیز این رویداد رخ داده است،ولی همایش پرندگان هدف والاتری‏ دارد:جستجوی خداوند پیش از هر چیز نیازمند خودشناسی است؛چه در اثر عطار و چه در کار سیرانو د برژراک،پرندگان برای من درونی خود او را فاش‏ می‏سازند.در مورد عطار خوانندهء نامرئی و از پیش‏ پنداشته مطرح است و در مورد برژراک شخصیت‏ مضحک و کم ارزشی که به ماه می‏رود و در بند پرندگان‏ گرفتار می‏آید که در شخص او تمامی افراد نوع بشر را به محاکمه می‏کشند؛و رفتار بشر در برابر خلقت را- که خود نیازمند رفتاری با خویشتن خویش است- بررسی می‏نمایند.آخر گاهی انسانها در قصاوت و سوء استفاده از قدرت بشدت فاسدند که غیر طبیعی است و از همین رو پیوندی با اصل خلقت ندارند.عطار با ژرفا و تأمل بیشتر امتیاز دیگری کسب می‏کند.

خداوند،ذات و تعالی

در برابر موعظه و اعلام برتری و تفوق مطلق خداوند از سوی ادیان و مذاهب،نوشته‏های آسمانی-چه‏ انجیلی و چه قرآنی-بر حضور خداوند در انسان و خلقت تأکید دارند.تحقق این حضور از طریق قانون‏ خداوند است که در قلبها نوشته شده و در آوازی که‏ مخلوقات برای خالق هستی سر می‏دهند(4)

و در نفس پروردگار که از زمان خلقت در انسان دمیده می‏شود و روح او را می‏سازد،جرقه‏ای‏ است که عارفان بسیاری از آن سخن گفته‏اند.

مرزی که عارف را از«وحدت وجودگرایی»جدا می‏سازد،بسیار باریک و ظریف است؛تا جایی که وجود آن مورد تردید واقع شده.از آنجا که عارف خداوند را در خویشتن می‏بیند و از آن رو که حالات تصادفی‏اش در خداوند از میان می‏روند،آنچنان که نیکلاس دکوزا به‏ طور خلاصه اظهار می‏دارد:«به خاطر حضور خداوند در انسان است که وجود عرفان امکان‏پذیر می‏شود». ویژگی این حضور چنان است که برتری و تفوق‏ پروردگار را رد نمی‏سازد،بلکه یکی از ویژگیهای قابل‏ دریافت الوهیت را مد نظر قرار داده و هر آن کس را که‏ این واقعیت را در بند نگاه داشته باشد،به نادان یا دیوانه مبدل می‏سازد.ولی این از طریق قوهء عقلانی‏ دریافت نمی‏شود،بلکه به وسیلهء تجربه به دست‏ می‏آید.این امر که عرفای بزرگ منطق دانان بزرگی نیز بوده‏اند،فقط نشان دهندهء روح‏هایی مشتاق است برای‏ نگریستن به مرزهایی بین حضور غیر قابل توصیف و هر آنچه که برای ذهن بشر دست یافتنی است.

از این نقطهء آغاز می‏توان به دو نهایت رسید:نخست‏ ترکیب و امتزاج کامل با خداوند و دیگری ناباوری و شکاکی.دست نیافتنی بودن الوهیت از راههای عادی‏ می‏تواند باعث شود که هر چند زندگی روحی شخص‏ شدید و فشرده باشد،جستجوی خداوند ترک گردیده و غیر ممکن یا دست کم بسیار مشکل عنوان گردد،و شاید هم بیهوده!از آنجا که هر چند انسان تلاش کند، رفتار و کردارش نمی‏تواند او را به خدای زنده و حیّ‏ راهنما باشد،بلکه فقط به رحمت و بخشایندگی او رهنماست،هر عمل و تلاش عارفانه تزکیهء نفس را از هر آنچه خاص شرایط انسانی است و حضور خداوند را تیره‏ می‏نماید در پی دارد.حضور خداوندی تا زمانی که‏ «من»نابود نشده باشد،کشف نمی‏گردد.

اگر در تصوف این اصل بسیار واضح است که«آنکه‏ زندگی خود را فدا کند از بند خویشتن رهایی می‏یابد» (گفته هدهد در فصل دوم«منطق الطیر»)،در مسیحیت نیز چنین است،همان طور که از سخنان‏ عیسی(ع)-که از کتب مسیحیت جمع‏آوری شده- مشهود است:«به راستی شما را می‏گویم که اگر دانهء گندم بر زمین نیفتد و نمیرد تنها می‏ماند؛ولی اگر بمیرد آینده‏ای بسیار خواهد داشت»( nauJ 12 و 14)؛ و یا عقیدهء تکراری«هر آنکه بخواهد زندگی‏اش را نجات‏ دهد آن را از دست خواهد داد»(انجیل‏ متی oetaM 15 و 16).تمامی عرفانها به ویژه در مذاهب دارای کتاب مبتنی بر نفی کامل خویشتن‏ برای رسیدن به آن«مطلق دیگر»هستند که در نهایت‏ همان جزء سازندهء نفس می‏شود.ولی در قرن هفدهم‏ اروپا،قرن در واقع عرفای بزرگ و نیز مردان فاسد بزرگ،آیین دکارت علامت سؤال بزرگی را ترسیم نمود. برژراک نیز در همین مسیر راه می‏پیمود.

عطار به گونه‏ای استوار و راسخ به راهی که به پیوند با خداوند منتهی می‏گردد،به وجود آن و به امکان‏ پیمودن آن اعتقاد دارد.گرچه مشکلات و سختی‏ها عظیم و خطرات از آن هم عظیم‏تر باشند،گرچه تعداد کمی کار را به انجام رسانند،گرچه لازم باشد که از رهنمودهای عقل چشم پوشیده شود(عقلی که قدرت‏ آن رد نمی‏گردد)ولی در این راه و هدف که بالاترین و پر مخاطره‏ترین آنهاست،خطر بیهوده عنوان می‏گردد. برژراک به این راه اعتقادی ندارد.در وی فلسفهء عقل گرایی دکارت و«وحدت وجود»کامپانلا ( allenapmaC ossamoT )با هم آمیخته‏اند.برای‏ دکارت،خداوند عبارت بود از نیاز عقل در دست یاختن‏ به یک اصل بیرونی و مطلق برای اثبات موجودیت‏ جهان بیرون و در عین حال تضمین یک اصل برای‏ اخلاق که به راحتی می‏توانست دچار بحران گردد.

کافی است خاطرنشان کنیم دکارت هرگز مشکل‏ «اخلاق موقتی»را که در مقدمهء sruocsiD ed al ) ( edohtem آمده است،حل نکرد.و خداوند نقشی‏ وجود شناختی و معرفت شناختی دارد؛ولی نقش‏ اخلاقی او آنچنان که بعدها در دکترین‏های لایب نیتز ( ztinbieL )و کانت رخ می‏دهد تثبیت نمی‏شود پرستش پیکر،ستایش شده به وسیلهء لورنتوس والا ( suitneruaL allaV )در آثارش،تمجید و ستایش‏ زندگی زمینی و روح به عنوان ثمرهء طبیعت موجود در اندیشهء کامپانلا از روی علاقه و توجهی که به دادن‏ چرخشی تازه و متفاوت به زندگی انسانی،فردی و اجتماعی داشت و در«شهر آفتاب» ( aL daduic led los )که آشکارا نسخهء عینی«شهر خداوند»( dadsuC ed soiD )آگوستین است،بیان‏ گردیده همه تأثیری آشکار بر برژراک گذاردند.

تصوری را که بر اثر رابلیس‏" sialebaR "تحت عنوان‏ " antnagraG leurgatnaP "دربارهء زندگی انسان در جستجوی خوشبختی وجود دارد،به یاد آوریم.اگر شرح صومعهء رابلیس فرا خوانده شود،مشاهده‏ می‏گردد که الوهیت در انسان و در طبیعتی که او را احاطه کرده است،وجود دارد.با دنبال کردن سنت‏ نوافلاطونی دوران رنسانس،قوانین طبیعت احکام‏ خداوند را تشکیل می‏دهند و پیروی از آنها بهترین‏ ستایش ممکنه است.خداوند در همه چیز است،ولی‏ دست کم در این نوع از اندیشه و تفکر رد می‏شود و یا حداقل برتری و تفوق خداوند غیر قابل شناسایی عنوان‏ می‏گردد،به طوری که حساب کردن روی آن با هدف‏ ادارهء زندگی بیهوده می‏نماید؛همچنین تبدیل به‏ فناتیسم پیرو سنن مذهبی می‏شود که مفهوم زندگی و روابط بین طبیعت و روح را جعل می‏کنند،یا وارونه‏ جلوه می‏دهند و در نهایت مخالف با طبیعت و در نتیجه‏ خداوند می‏گردند.

ولی این اندیشمندان که برژراک یکی از آنهاست،از کفر بسیار به دورند.شاید بتوان آنها را بدعتکار یا نه‏ چندان ارتدکس و یا نسبت به برخی مسایل شکاک‏ نامید،ولی نه به عنوان کافر.آنان بی‏مذهبانی هستند که مذهب خویش را دارند،مذهبی بر پایهء انسانیت‏ طبیعت گرا،مذهبی بر مبنای انسان به عنوان نقطه‏ اعلای خلقت و حامل بزرگ الوهیت.آخر،معرفت او، قدرت او،زیبایی او و حساسیت او تنها گواه یا دست کم‏ بزرگترین گواه زیبایی،قدرت،دانایی و عشقی است که‏ درباره‏اش سخن‏ها گفته شده،ولی قابل دریافت به‏ وسیله حواس یا اثبات به وسیلهء عقل نیست.این‏ خداوند اگر چنین وجود داشته باشد،بنی آدم را حامل‏ (افضل)خود نهاده است و در نتیجه دلیلی برای گفتگو با او-جدا از انسان-وجود ندارد.

این چنین است که هر دو راه در پیش فرض‏ها تطابق‏ دارند ولی در نتایج متفاوتند:عطار و هر عارفی نیز انسان را به عنوان حامل(اسمی)الوهیت می‏پذیرند، ولی برای یافتن آن باید هر آنچه را که انسانی است‏ اعمال نمود.برای برژراک و خط تفکر او عرفان مبتنی‏ خواهد بود بر تجارب بسیار،حالاتی که گروه قبلی در آن خود را به از میان بردن یا تحت تسلط درآوردن روح‏ فراخوانده می‏بیند.عارفان زندگی را در نور روح‏ می‏شویند و«وحدت وجودی»ها روح و زندگی را در هم‏ می‏آمیزند.

تئاتر،رؤیا و بازی

با گرفتن واژهء تئاتر به عنوان صحنه(چارچوب)،به‏ سبک قرون وسطایی در هر دو اثر می‏بینیم که موضوع‏ در واقعیتی خارق العاده اتفاق می‏افتد.چه اجلاس‏ پرندگان عطار و چه اجلاس پرندگان برژراک هر دو به‏ مکانی ناموجود اشاره دارند،مکانی نامشخص در مورد عطار و ماه در خصوص برژراک.حال به بررسی این‏ جنبه بپردازیم:

هدهد با رفتن به اجلاس،خود را پیام‏آور جهان‏ نامرئی می‏نامد.ولی این دنیای نامرئی،به گونهء یک‏ خواب،آن طور که خود اظهار می‏دارد از او خواسته‏ است که طی سالها دریا،خشکی و کوه و دره را پشت سرنهد.سخن از سفری است در فضا و زمان،در چهار بعد.زیرا هدهد شاهد استثنایی توفان و حکومت‏ سلیمان بوده که در سفرهایش همراهی کرده است. سیمرغ در مکانی دست نیافتنی زندگی می‏کند،زیرا زمان و فضا امکانات خود را در رابطه با او تغییر می‏دهند.دوام عادی زندگی هنگامی که به آن دست‏ یافته می‏شود مفهوم خود را از دست می‏دهد و فواصل‏ فضایی نسبی می‏شوند:فاصله از او بسیار است،در حالی که او نزدیک به کسانی است که شاید جستجویش می‏کنند.«پی در پی آب و زمین سخت و استوار در این راه قرار دارد و کسی نمی‏تواند درازای آن‏ را تخمین زند»(5)بدین ترتیب،سخن از افسانه‏ها و حکایات است،سخن از تمثیل‏ها و مکان نامشخصی‏ است که همه را خلاصه می‏سازد.در اشاره به نخستین‏ ظهور سیمرغ در چین قرار می‏گیرد که در آنجا یکی از پرهایش می‏افتد.آنجا می‏باید به جستجوی دانش‏ «لازم بودن»برود.در نظر داشته باشید که سخن از یک‏ تلاش آگاهانه و از قبل بررسی شده و غیر قابل واگذاری‏ و چشمپوشی است.سفر در جستجوی دانش،پرخطر و دراز ولی اجتناب ناپذیر است،مگر آنکه از میوه‏های‏ راستین زندگی چشم پوشیده شود.چین در این مورد همچون موارد بسیار دیگر،سمبل انتهای دنیا و زمین‏ است،گرچه پیشتر مذاهب دارای کتاب در آن نفوذ کرده بودند.(6)تصور قرون وسطایی در خصوص زمین‏ که عطار بدان پاسخ می‏دهد،چین را سرحد سرزمین‏های مسکونی و قابل سکونت و حتی موجود عنوان می‏نماید،همچون زمین متضاد با خود و از این‏ روی جایی که در آن تمثیل‏های جسورانه رخ می‏دهند. آن طور که nitiaB.M اشاره می‏کند،مانند هر داستانی‏ که ابدیت را مدّنظر قرار می‏دهد در«زمانه بزرگ»و به‏ همان گونه در فضای بزرگی که زمین را احاطه‏ می‏نماید(7)تحقق می‏یابد،خواه حکایت اخلاقی باشد و خواه تمثیل یا حماسه.

در اروپای قرن هفدهم مسایل جهت تازه‏ای یافته‏اند: تصور قرون وسطایی«اربیس ترراروم»- sibrO rarreT ( mu تغییر یافته و تصور کلادیو پتولومیو oidualC ) ( oemolotP را پشت سر نهاده است.فرضیه‏های‏ ساختار و ترکیب منظومهء شمسی پدید آمده و تکامل‏ یافته‏اند.حتی دکارت همراه با بسیاری از پیشرفته‏ترین روشنفکران در برابر تکذیب گالیله‏ مبهوت می‏شوند.زمین دیگر مسطح نیست و چین‏ دیگر یک سرحد ممکن؛حتی اگر باز هم یک سرزمین‏ مناسب برای هر گونه فرضیه خیالی باشد.(8)در اندیشه‏ای همانند اندیشهء برژراک که در آن رفتار عقلانی دنیا،عرفان انسان و طبیعت و گستاخی و بی‏پروایی خیالی در هم می‏آمیزند،زمین به عنوان‏ عرصه‏ای همسان با فضای لایتناهی تنگ و کوچک‏ می‏نماید.«شهر آفتاب»کامپانلا نیز در تخیلاتش دارای‏ وقار و سنگینی است.از این گذشته،اکتشافات‏ جغرافیایی و جستجو در سرزمینها و قاره‏های تازه‏ کشف شده توسط اروپا،هر روز جای کمتری برای‏ اسطوره‏شناسی‏های جغرافیایی لااقل در پیشرفته‏ترین‏ خط روشنفکری-که برژراک به آن تعلق داشت-باقی‏ می‏گذارند.از این رو کنجکاوی که ابعاد تازه‏ای از حقیقت زندگی را جستجو می‏نماید دیگر چیز زیادی‏ برای جستجو کردن در زمین ندارد.اگر بیان داریم که‏ در زمین هنوز مناطق ناشناخته یا زیاد دست نخورده یا بد تشریح شده‏ای وجود دارند،یک دکارت گرا همچون‏ برژراک می‏تواند با استفاده از قانون تقارن و تشابه‏ علت‏ها به ما چنین پاسخ دهد:علتهای یکسان‏ معلولهای یکسانی دارند؛مانند این است که بگوییم: هر چند آن مکانها دور دست باشند،اگر متعلق به زمین‏ هستند موجودات ذیعقلی که در آنها سکونت دارند انسان خواهند بود،و به عنوان انسان،همان قانونها، خصوصیات و نحوهء رفتار که در مورد شناخته شده‏ها اعمال می‏شود در مورد ایشان صادق خواهد بود،حتی‏ اگر جزئیات به گونه‏ای دیگر باشند.و نتیجه این است‏ که هنگام اندیشیدن به مکانهای ماورای زمینی است، هنگام اندیشیدن به سفر فضایی است؛سفر به سوی‏ مکانهایی که شاید در آنجا گونه‏هایی دیگر از زندگی‏ وجود داشته باشد،شاید برتر،گونه‏هایی دیگر از هوش‏ و ذکاوت و احساس،شاید برتر،جایی که به هر شکل، هیچ دلیل و مدرکی با محتمل بودن آنچه که اظهار می‏گردد به تضاد درنمی‏آید.در تاریخ غرب،گونه‏ای‏ جدید از عقیدهء قدیمی یونانیان دربارهء تعدد دنیا(ها)که‏ در قرن هفدهم به وسیلهء عده‏ای از جمله‏ گاسندی( idnissaG )تجدید گردید،وارد شده است.

این صحنه نیز همچون عرصهء لایتناهی عطار آهنگ‏ خواب به خود می‏گیرد.در خواب همه چیز ممکن است‏ و انتظار هر چیز می‏رود.نباید فراموش کرد که انجیل و قرآن لبریز از حکایاتی دربارهء وحی‏هایی هستند که در خواب به پیامبران مختلف نازل شده‏اند.در بین دیگر عبارات منتخبه می‏توان در قرآن به سورهء«احزاب» (39 و 43)و در انجیل به تعبیر یوسف از خوابهای نانوا و ساقی فرعون و شخص فرعون(40 و 41: siseneG ) که هم چنین در قرآن در سورهء 12(یوسف)آمده است، اشاره کرد.خورشید به گونه‏ای که در اثر کامپانلا آمده‏ است مکانی برای آزادی است زیرا در آن قهرمان‏ داستان ماشینی را می‏سازد که وی را برای گریز از بند بدانجا منتقل می‏سازد.آنجا او را از آن رو که فیزیک‏ دکارت را با خود برده است به بند می‏کشند.در این اثر چیزی درست مانند آنکه بسیاری در خواب از واقعیت یا لااقل مبتذل‏ترین یا نامناسب‏ترین حالات آن‏ می‏گریزند،رخ می‏دهد؛ولی همچنین عرصهء خواب‏ها شاید بتواند گونه‏ای از عرصهء زندگی باشد.تمیز مرزهای بین حقیقت و خواب گاه غیر ممکن است.و آثار عطار و برژراک اگرچه آشکارا به صورت خواب و رؤیا بیان نمی‏شوند،تمامی ویژگیهای آن را دارا هستند. برای یادآوری کافی است که در دنیای اسلامی به قصه‏ معروف«خواب آلود بیدار شد»اشاره شود که در«هزار و یک شب»آمده است.یکی از قهرمانان این قصه‏ هارون الرشید است و قهرمان دیگر آن یک جوان که‏ قصد اصلاح عادات و رسوم مردمانی که پیرامون وی‏ هستند و اجرای هر چند حقیرانهء قانون را دارد.خلیفه‏ دستور می‏دهد که او را در حال خواب به قصر بیاورند تا تصور نماید که«خود»هارون الرشید است و این چنین‏ مخفیانه ببیند که چگونه کارهای مملکت را اداره می‏کند.به هیچ وجه بیگانه و به دور از شخصیت‏ کالدرونی سگیس موندو( odnumsigeS )به نظر نمی‏آید که او نیز واقعیت را با خواب اشتباه می‏گیرد، ولی می‏آموزد که بدین سبب از عدالت چشمپوشی‏ نکند.زندگی خواب گونه اگرچه عنوان خود را به‏ مشهورترین و بحث‏انگیزترین اثر کالدرون داد،یک‏ موضوع منحصر به ادبیات نبود،بلکه یکی از عمیق‏ترین‏ نگرانیهای فلسفی و تئولوژیکی بود،زیرا عناصری چند دخالت نمودند تا آن را به یکی از جدی‏ترین مسایل‏ تبدیل کنند:اگر خداوند در خواب با انسان(ها)سخن‏ می‏گوید،پس آیا زندگی‏ای که خداوند در آن سخن‏ می‏گوید واقعی‏تر نیست؟این عقیده‏ای بود که به طور کامل با جریان فکری افلاطونی و نوافلاطونی منطبق‏ بود و در اندیشهء اسلامی و در ابتدای مدرنیت اروپا قدرت بسیاری داشت.افزون بر این،چه چیز می‏تواند به درستی تضمین کند که زندگی تصور شده در طی‏ آنچه که خواب می‏نامیم واقعی‏تر از زندگی در بیداری‏ باشد؟مواردی مانند خوابهای کودو( odeveuQ ) وجود دارند که در آنها جایی برای تردید باقی‏ نمی‏ماند.ولی برای فیلسوفان این امر زیاد واضح و روشن نبود،از جمله به طور دقیق برای کسی که‏ راهنمای معنوی برژراک بود:رنه دکارت.

در اندیشه‏های ماورای طبیعی بویژه نخستین آنها، دکارت حدود مسأله را مطرح می‏سازد:تصور ما از جهان می‏تواند به تمامی یک خیال باطل باشد،ثمرهء یک روح پلید که تلاش در فریب ما دارد.ولی آنگاه‏ تصور بر آزاد بودن داریم،تصور می‏کنیم که واقعیت را می‏شناسیم و به درستی عمل می‏کنیم.انسان به گونهء «برده‏ای که خواب می‏بیند که از یک آزادی خیالی‏ لذت می‏برد،هنگامی که به این فکر می‏افتد که‏ آزادی‏اش خوابی بیش نیست،بیم از بیدار شدن بر او چیره می‏گردد و با این توهمات شیرین هم پیمان‏ می‏شود تا زمان بیشتری را در فریب باقی بماند.(9)این‏ خواب هم چنین می‏تواند معادل با یک حالت فریب‏ باشد،با فرو رفتن در دنیای خیالی‏ای که در برخی‏ وضعیتهای دشوار اخلاقی انسان را به اشتباهاتی غیر قابل جبران سوق می‏دهد.و این پیامدهای چنان‏ وخیمی همچون تضعیف اصل متافیزیکی آزادی انسان‏ را در پی دارد.در اثر عطار،این وضع بر کسانی تأثیر می‏گذارد که از عزیمت در جستجوی سیمرغ خودداری‏ می‏ورزند و یا در مورد آن تردید دارند و یا بر کسانی که‏ از مسایل اساسی دور می‏شوند تا چیزی را بستایند، بدون آنکه در آن تصویری از دنیای الهی بیابند.این،به‏ عنوان مثال دربارهء شیخ صنعان است که در فصل‏ چهارده نقل شده.زندگی نمونهء او آشکارا با خواب‏ پیامبرگونه در تضاد است؛ولی این خواب تحقق می‏یابد و ما را به این اندیشه وا می‏دارد که زندگی او آنچنان که‏ وانمود می‏کرد،کامل نبود و این امر به وسیلهء شخص‏ پیامبر تأیید می‏شود.خواب واقعی‏تر از زندگی است، زیرا بدین ترتیب به حکم قرآن مربوط می‏گردد،ولی‏ این سؤال باقی می‏ماند که چگونه باید این گونه خوابها را از خوابهای الهام گرفته از هر گونه نیروی دیگری یا از بیهودگی پاک و سادهء انسان تمیز داد؟در یکی دیگر از خوابهای نقل شده در همان داستان،تصویر خورشید را به کار می‏گیرد:یک دختر جوان مسیحی که شیخ را از اسلام به در آورده است،خورشید را می‏بیند که پایین‏ می‏آید و راهی را برای او روشن می‏سازد.اطاعت از خواب و گرایش به اسلام همچنین مرگ را برایش به‏ ارمغان می‏آورد.تمامی اینها نتیجهء تضاد هستند، تضادی گاه خشن و سخت میان هواهای نفسانی،عقل‏ و دل.

این معمای حل ناشدنی بزرگ قرن هفدهم اروپا بود. چگونه می‏توان چاره‏ای برای این بحرانها اندیشید؟ رمان نویسانی همچون مادام دلافایت madaM eD )( htteyafaL تحت تأثیر دکارت‏گرایی،فیلسوفانی‏ مانند پاسکال،و همچنین عارفان و معلمین اخلاقی در تراز روشه فول کالت( aL tluacluofehcoR )بسیار به‏ تعمق پرداختند.مدتها پیش از آنکه لایب نیتز تحت‏ تأثیر عرفا بدون اینکه از فلسفه عقلانی دست کشد نظر خویش دربارهء مسأله خواب و زندگی را به بوتهء آزمایش‏ گذارد،برژراک داستان هذیان گونهء خود را که بیشتر به خواب می‏ماند به نمایش گذارد.اگر پرندگان‏ عطار به بحث دربارهء مسأله عامضی که مختص‏ خودشان است و هیچ کس مگر خودشان را نمی‏آزارد می‏پردازند تا با سرمشقشان راهی را برای پیمودن‏ نشان دهند،بعد خواب مورد سخن برژراک هولناک‏تر و آنچنان بر هم زننده آرامش است که به یک کابوس‏ می‏ماند:پرندگان یک مرد را به بند کشیده و به‏ محاکمه‏اش می‏نشینند.آخر اگر در زمین و بر حسب‏ عقیدهء عموم تنها قدرت انسانی مغلوب قدرت الهی‏ می‏گردد،در خورشید این پرندگانند که قدرت را تصاحب نموده و عدالت را با درایتی بیش از آنچه که‏ انسانها در زمین دارند،اجرا می‏کنند.انسان روح‏ مسافر را در پی بلبل روانه می‏سازد و خود به پرندگانی‏ گوناگون مبدل می‏شود.بلبل که نماد احساسات و لذایذ است وی را راهنما می‏شود.هنگامی که در زیر درختی به استراحت مشغول است،سیمرغ به دیدارش‏ می‏آید و با او از شگفتیهای خاص دنیای مذکور سخن‏ گفته و بیان می‏دارد که از عربستان آمده است که در کوههای آن-و در جهت خورشید-تنها تخم خود را می‏گذارد عقیده‏ای که غرب از قرون وسطی داشت.

سیمرغ مسافر را از قوهء سخن پرندگان آگاه می‏سازد، اگرچه آن را فقط در قلمرو خودشان دارا هستند.این را به عنوان مدرکی دال بر ذیعقل بودن به کار می‏گیرد و اشاره می‏کند مردان بزرگ بسیاری زبان پرندگان را فهمیدند،کسانی همچون آپولونیو دتیانا inolopA ) ( ed anaiT آناکسی ماندرو( ordnamixanA )و اپوسو( osopE )،یعنی سه مرد دانشمند و حکیم‏ که اولین و دومین ایشان شهرت ساحری داشتند.در ادامه،«مشاهده»آهنگ یک کابوس را به خود می‏گیرد، بدون اینکه بدین سبب دیگر حامل یک درس اخلاقی‏ نباشد:پرندگان به قاضیانی سخت دل و جلادانی‏ بی‏رحم تبدیل می‏شوند و نیز تهدید این توانایی را دارند که او را به مرگ محکوم سازند.در این مورد نیز همچون‏ مورد عطار،پرندگان بر حسب نوعشان اشاره به یکی از ویژگیهای انسانی دارند.در حالی که در موارد به شرح‏ درآمده توسط عطار،پرندگان بیمی از به کار گرفتن‏ مثالهایی از زندگانی مردان برجسته،صوفیان مقدس و گناهکاران ندارند.برژراک با استفاده از آنها به عنوان‏ الگو،شرایط انسانی را چه از لحاظ فیزیکی،چه ذهنی‏ و چه اخلاقی لکه‏دار می‏سازد و حتی از چشم آنها با شک و تردید به هوش و ذکاوت انسان می‏نگرد.چیزی‏ مشابه این رویداد در آثار شکسپیر رخ می‏دهد،در آثاری‏ مانند«توفان»یا«افسانه نیمه شب تنهایی»در بسیاری‏ موارد به صورت مشاهداتی در خواب،و در«سفرهای‏ گالیور»،اگرچه با مردانی عظیم الجثه یا کوتوله،به‏ عبارت دیگر مردانی غیر طبیعی.

ارائه تصویری هولناک از پرندگان در غرب چندان هم‏ قدیمی نیست:کلاف به عنوان سمبل odergin که‏ پیشتر ذکر شد-پیشگوییهای روحی در رابطه با پرندگان،واقعیت غیر قابل انکار پرندگان لاشخور و کرکسی که طعمه‏های خود را به چنگ می‏اندازد تصاویر ocsoB را-که تداعی کننده مرگ هستند-در کنار دیگر تصاویر ترسیم می‏نمایند.بر اساس‏ داستانهای کهن بریتانیایی شاه آرتور خود را تبدیل‏ شده به یک کلاغ دید.چکاوک برنارد د ون‏ تادرن( dranreB ed nordatneV )به هنگام عبور از آسمان لیموزین( nisomeL )در شاعر دلتنگی سفر به جانب سرزمین‏های دوردست را بیدار ساخت.در افسانه«آئوریا»( adnegeL aerua )که در دورهء عطار جمع‏آوری گردید،نقل شده است.که سان‏ کونرادو( naS odarnoC )اسقف کنستانزا " aznatsnoC "،روح دو گناهکار را که به تطهیر گناهان‏ خویش پرداخته بودند،به صورت پرندگانی یافت.(10)

در اینجا منشأ شرک‏آمیز آشکار این داستان مورد نظر نیست،بلکه این امر که پرنده‏ای به عنوان سمبل روح‏ انسانی ظاهر می‏شود،به همان گونه که‏[سایکی- یسایکی-روح‏]یونانی به وسیله پروانهء زنبور عسل‏ نشان داده می‏شد،در نظر است.پرندگان که با سرعت‏ و سبکبالی در رابطه‏اند به شخصی که به دیدار خورشید آمده و در ابتدا فریفته و بعد ترسیده-و بی‏دلیل هم نیست-اجازهء حرکت نمی‏دهند.(11) نشانه‏های خشونت ظاهر می‏شوند:و هر گونه نشانه‏ای‏ از قصاوت خاموش می‏شود و در آخر عقابها تصمیم به‏ خارج ساختن چشمانش می‏گیرند.زندانی را به‏ محبسی همانند قفسهایی که انسانها برای پرندگان‏ اختصاص می‏دهند،می‏اندازند و در این اندیشه‏اند که‏ بدون محاکمه پاره پاره‏اش کرده و بخورند.تنها دخالت‏ یک زاغ که در زمانه‏ای دیگر پرنده‏ای خانگی بود، موجب می‏شود که دست کم برای محاکمه نزد پادشاه‏ برده شود،گرچه هیچ کس به عفو او نیندیشیده است. اگر در اثر عطار بحث و جدل بین پرندگان گزینه‏های‏ بزرگ روح را با تمامی وخامت بازی مقدس منعکس‏ می‏نماید(12)،رنگهای بی‏تناسب ثبت شده به وسیله‏ برژراک نمایی کارناوال گونه دارند.در هر دو اثر،درام‏ زندگی انسان به تصویر در می‏آید.

عقل و پیامدهای آن

در اینجا تفاوت بین دو«اجلاس پرندگان»با تمامی‏ ژرفای آن به نمایش درمی‏آید:هر یک باید تصمیمی‏ مهم اتخاذ کنند؛یکی تصمیمی بسیار حساس و دیگر تصمیمی بلادرنگ و به غایت فوری تا جایی که می‏توان‏ گفت سخن از چیزی جز یک انتقام نیست.ولی، گذشته از علو مقام عطار،برژراک درس اخلاقی بسیار مهمی را عرضه می‏دارد.در اینجا اصلی به وقوع‏ می‏پیوندد که در سیاست و اخلاق از طریق بحث و جدلهایی طولانی و پیچیده در قرن هفدهم،خود را تحمیل کرد:اصل«این همانی»که بعدها لایب نیتز آن‏ را به پایه و مبنای دکترین خویش مبدل ساخت.(13)

برای لحظه‏ای،از طریق تک حادثه‏ای که گویی از یک‏ کابوس به در آورده شده است،رنگ‏" xueJ "های‏ تئاتری قرون وسطای اروپا را به خود می‏گیرد؛انسان‏ که در زمین سرور و صاحب است،در خورشید به‏ موجودی بی‏دفاع در چنگال پرندگان بدل می‏گردد که‏ در زمین می‏تواند بدون اینکه گناهی داشته باشند مورد بدرفتاری قرارشان دهد.اگرچه به شهادت برخی از پرندگان که در زمین او را دیده و شناخته‏اند وی در این‏ خصوص گناهی ندارد و این رفتار دربارهء وی نیست،اما باید بخاطر تعلق داشتن به نوع بشر مجازات گردد.ولی‏ موضوع آنجاست که متهم آن طور که پیشتر اشاره شده‏ است،خود در گریز از نابردباری و ناسازگاری خشونت‏ آمیز انسان به خورشید رسیده بود.و بدین ترتیب درس‏ اخلاقی دو چندان است:از یک سو مردی که به سفر خورشید رفته است به یکباره خود را در برابر مجازاتی‏ «عادلانه»به جرم سوء استفاده‏ها و زیاده‏رویهایی که‏ علیه موجوداتی به اصطلاح خردستیز است،می‏یابد و با تمام وجود عواقب اعمالش را به چشم می‏بیند؛ولی‏ از سویی دیگر چنین وضعیتی نامعقول به نظر می‏رسد. نه فقط به این سبب که محکوم از قضا در بین‏ بی‏گناهان چنین جرمی قرار دارد،بلکه بدان خاطر که‏ چیزی نمانده بود که خود قربانی زیاده‏رویهایی که از سوی انسانها صورت می‏گرفت،گردد و همین امر باعث‏ فرار او به خورشید گردید.بدین ترتیب دو پرسش مطرح می‏شود:نخست اینکه آیا عدالت مفهومی دارد؟و قصد اجرای قانون پیامدهای بدتری به دنبال ندارد؟و دیگر اینکه آیا حسنی در رفتار کردن به گونه‏ای متفاوت با رفتار گناهکاران و مقصران واقعی وجود دارد؟از آنجا که هر کس بدین گونه عمل نماید،گویی در برزخ دو آتش قرار گرفته است و کسی اهمیتی برایش قایل‏ نخواهد شد.

چنین دوراهی و بلاتکلیفی غامضی در مورد برژراک‏ پاسخی دارد:«ترحم»؛نه فقط ترحم پرندگانی که به‏ نفع متهم شهادت می‏دهند،و این خود به خاطر ترحمی است که وی در زمین با آنان روا داشته؛بلکه‏ ترحم پادشاه که بعد دربارهء آن نیز سخنی خواهیم‏ داشت.

در هر دو اثر،مسألهء«نسبی بودن اصول انسانی»به‏ هنگام اخذ تصمیم در باب مشکلات بزرگ زندگی‏ آشکار می‏گردد:داستان مرد مبارز مسلمان و فرد مسیحی که در فصل 31 اثر عطار نقل شده،مثالی‏ است چنان مصور و واضح چون مثال‏[فرشته‏]جبرئیل‏ در فصل نوزدهم.اشتباه نظریه‏ای در برابر عظمت قلب‏ به هیچ مبدل می‏شود.عشق نیرومندتر از دانایی و عقل است و برژراک نیز همین گونه می‏اندیشد.

مرد محکوم برای آنکه از نیکخواهی پادشاه بهره‏مند گردد لازم است آزمایشاتی به غایت دشوار را پشت سر نهاده،با مرگ یا شرایطی که از مرگ چندان به دور نیست،مواجه گردد.سیمرغ با شکوه است و با عظمت و تا اندازه‏ای دست نیافتنی.کبوتر نر و پادشاه پرندگان‏ کره خورشید،ساده و معصوم.ولی هم این و هم آن‏ عدالتی برتر از عدالت‏های نظریه‏های انسانی را می‏شناسند:«ترحم»را که فقط از عشق می‏تواند نشأت‏ بگیرد.سیمرغ با ابهت،و کبوتر متواضع و فروتن.ترحم‏ را هنگامی که دیگر توفان به نهایت خود رسیده است، ارزانی می‏دارند.پرندگان که با خطرات نهفته در این‏ سفر آشنا هستند تصمیم به آغاز آن می‏گیرند و آگاهانه‏ با تمامی فراز و نشیب‏ها و خطرات آن رویارو می‏گردند. مسافر ناآگاه-همان گونه که گاه در مورد محکومین به‏ مرگ اروپای زمانهء برژراک رخ می‏داد-هنگامی که به‏ اعدامش چیزی باقی نمانده است،مورد بخشش قرار می‏گیرد.پرندگان نجات یافته از هجرت طولانی و سخت،کاخ سیمرغ را می‏یابند،ولی نگهبان در ورودی‏ به گناه کوچک و محقر بودن از ورود آنها جلوگیری‏ می‏نماید.این همان مفهوم بیهودگی و بی‏فایدگی‏ سفری است که شخصیت برژراک درمی‏نوردد.آخر،به‏ جای یافتن پناهگاه و استراحتگاه نه فقط با پاسخ‏ منفی،بلکه با خشونت پرندگان نیز مواجه می‏گردد. اگر نتیجهء سفر این است پس آیا زندگیهایی که وقف‏ جستجوی دانایی و تکامل می‏شوند-عده‏ای به دنبال‏ سیمرغ و آن یک در پی نظریه‏های دانشمندان- مفهومی دارند؟در هر دو صورت پاسخ در بخشش و ترحم جای دارد؛در صدای الوهیت باری تعالی در مورد عطار و در صدای مادر طبیعت،خالق تمامی موجودات‏ در مورد برژراک همان گونه که یوسف به وسیله‏ برادرانش شناسایی شد و وی آنها را مورد عفو قرار داد، منادی رحمت دروازه کاخ سیمرغ را بر پرندگان گشود. کبوتر ساده و نیک طینت نیز زندگی مسافر را نجات‏ داد.

عطار در قصه‏ای کوتاه دربارهء یک قاتل-که در فصل‏ هفدهم اثر آمده است-می‏گوید:سنگدل‏ترین‏ جنایتکاران بخاطر نگاه مردی سرشار و لبریز از تقدس‏ آری،مردی سرشار از عشق،به بهشت برده شد.فقط عشق و رحمت به زندگی مفهوم می‏بخشند،آخر اینها نیرومندتر از عقلند که قادر به انجام یک عدالت سرد است و دیگر هیچ.

مذهب و وجود

در قرون وسطی حکایات و تمثیل‏ها دربارهء زندگی به صورت سفر یا سرگذشت روح به گونه هجرت بسیار بودند.سفر یک نقاب است یا راهی برای تحقق تمامی‏ واقعیت‏ها.در دنیای مادی،هجرت به مکه،حرم مطهر و یا دیگر مکانهای مقدس مثالهایی بس مهم می‏باشند. سفر پرندگان آزادی را دنبال می‏کند و به همین صورت‏ سفر شخصیت برژراک.پرندگان در جستجوی‏ پادشاهشان بیم‏ها و اصول دروغین را رها ساخته و زندگی معمولی را رد می‏نمایند و تنها چهرهء سیمرغ‏ است که آنان را به حرکت وا می‏دارد.اندک اندک با راهنمایی هدهد می‏فهمند هر آنچه بنابر عادت به‏ عنوان خرد،احتیاط،آسایش و سعادتمندی یا عشق‏ زمینی در نظر گرفته می‏شود فاقد مفهوم است؛تک‏ گریزهایی هستند صرف و بدون محتوا.جالب اینجاست‏ که درست همین ماجرا به گونهء یک تقلید مسخره آمیز در مورد مسافر خورشید رخ می‏دهد.منازعه و مشاجرهء پرندگان هنگامی که وی را به انسان بودن متهم‏ می‏سازند،تمامی یاوه‏های خاص زندگی انسانی و عادات و سنن دوره‏ای را به گونه‏ای کاملا گستاخانه‏ برای زمانه،ولی در عین حال در پوششی از خنده فاش‏ می‏سازد؛پوششی که برای مبارزه با نابردباری و ناشکیبایی از بهترینهاست،زیرا به نظر می‏آید که از ارزش هر ادعا و شکایتی می‏کاهند.با اقامهء دعوی‏ دربارهء ظاهر مرد به قول آنها مضحک و غریب پرندگان‏ توجه را به یکی از حادترین مسایل زمانه معطوف‏ می‏سازند:«نابردباری».

قرن هفدهم افزون بر قرن تحولات بزرگ در تصور و ادراک کلی جهان،قرن مبارزاتی تند و سخت بین‏ عقاید و نیز میان انسانها،و قرنی سرشار از نابردباری و خشونتهای برانگیخته شده از آن مبارزات بود:اروپا در حال اکتشاف و مستعمره ساختن سرزمین‏هایی تازه‏ بود که شامل به بردگی کشیدن سکنهء آنها نیز می‏شد؛ پیشروی محتاطانه در آسیا با هدف برقراری احتمالی‏ پیوندهای سیاسی و مذهبی؛گسترش و پیشروی‏ ترک‏ها که در اواخر قرن تا دروازه‏های وین نیز رسیدند؛ مراسم مذهبی در کشورهای کاتولیک اروپایی؛مراسم‏ ارتدکسی پروتستان در کشورهای دیگر؛جنگ سی‏ ساله آلمان و نیز سانسور عقاید علمی انقلابی.در این‏ سو و آن سو رویاروییهایی حاصل از در هر آنچه که‏ متفاوت است،بدون تعمق و تحقیق کافی دربارهء ریشه‏های آن صورت می‏گرفت.در اثر برژراک این‏ تضادها دوره‏ای و این تناقضات که تا حدودی تا زمانهء ما دوام یافته‏اند بازتاب می‏یابد.اعمال و رفتار انسانها در قلمرو پرندگان،به وسیلهء آنان همچون نشانه‏هایی‏ هستند انکارناپذیر از عقلانی نبودن انسان و در نتیجه‏ امکان ناپذیر بودن این امر که:هر آنکه چنین رفتار نماید بتواند روحی فناناپذیر داشته باشد.اجلاس، انتقادهای خود را بر نیایش‏های انسان متمرکز می‏سازد و آنان را نامعقول و مضحک تلقی می‏کند حتی‏ شکلها و حالاتی را که به هنگام نیایش می‏گیرد.

دربارهء آهنگ گستاخانه و هتاک اثر برژراک اشاره‏ای‏ داشتیم و در او اثری از پرهیزگاری،تقوا و پارسایی‏ شدید عطار که حتی رفتارهای مذهبی سخت را به‏ خوبی درک می‏کند،یافت نمی‏شود؛ولی به گونهء بسیاری از معاصرینش،موقعیت وی(برژراک)بیش از هر چیز ریشه در واکنشی دارد علیه استیلا و تسلط کلیسای رومن و تبدیل روحیه مذهبی به اطاعت از عرف و سنتی که در بسیاری موارد از بیم سرچشمه‏ می‏گرفت و زندگی را در تنگناهایی به زنجیر می‏کشید. از نظر برژراک تنها مذهب ممکن مهر طبیعت را بر خود دارد،طبیعتی که در موجوداتش قانونهای لازم را نهاده‏ تا در صورت محترم شمرده شدن هماهنگی و همسازی‏ حاکم گردد.این عقیده‏ای بود همه‏گیر در زمانهء وی،به‏ ویژه در میان پیشرفت گراترین طبقه روشنفکری اروپا. فقط انسان این نظم را بر هم می‏زند و ویران می‏سازد و همراه با آن،اصل برابری«جمهوری جهانی»را نیز انتقادهای شدید از بردگی مستقر در بین انسانها و نیز انتقاد از مذهب به عنوان بردگی،پیش از تجربهء عینی‏ «وجود برین»ریشه در تاریخ انبیاء و انحراف ایمان در جهت مسایل و موضوعاتی گوناگون و بسیار دارد.

برژراک می‏نویسد:«این بندگان بیچاره آنچنان بیم از آن دارند که مبادا به اندازه کافی صاحبان و سرورانی‏ نباشند که به آنان سر خدمت نهند که تو گویی آزادی به‏ سوی آنها نمی‏آید مگر از جایی که انتظار آن را ندارند. برای خود خدایانی در همه جا می‏سازند،در هوا،در آتش و در زیر زمین؛و حتی گمان بر آن دارم که خود را با امیدهای دروغین انسانیت تسکین می‏دهند(...)و این است اثر زیبای این سلطنت و امپراتوری‏ خیالی و طبیعی انسان بر حیوانات».(14)به دنبال آن، پیشگویی‏ها و کشتار غیر ضروری پرندگان را که در جستجوی غذاهای لذیذند،در موضوعات می‏گنجاند. نه فقط برای محکوم ساختن فردی از نوع بشر به مرگ‏ که چنین عمل می‏کند،بلکه برای گرفتن این نتیجه‏ که دارای روحی فناناپذیر و باقی نیست.

آیا یک تعصب مذهبی واقعی در ورای کلماتی چنین‏ متضاد و مخالف نسبت به نوشته‏های کتب مقدس‏ وجود دارد؟برای مدت زمانی طولانی برژراک به‏ ناباوری محکوم شد،و به همان سرعتی که کلیسای‏ کاتولیک این چنین کرد.آنچنان که آسان به نظر نمی‏آید.آخر،چه در انجیل و چه در قرآن بارها ذکر می‏شود که آسمانها و زمین و هر آنچه که در آنها قرار دارد لب به ستایش شکوه خداوندی می‏گشایند.و یکی از مفاهیم ضمنی آن این است که احترام به‏ خلقت جزئی از احترام به خداوند می‏باشد.شاید بتوان‏ برژراک را«هترودکس»(کژآیین)نامید ولی نه یک‏ «کافر»و یا حتی یک«منکر شناسایی خدا و اسرار عالم‏ وجود».اگر آیین دکارت-که چشمهء اندیشه و منبع‏ تفکر او بود-درها را بر«آگنوسیتسیزم»(لاادری گری) گشود،نظریه کامپانلا،چشمهء دیگر اندیشهء او-که‏ اهمیت کمتری نداشت-همراه با جریاناتی بسیار گوناگون و متنوع با ریشه‏های«نوافلاطونی»(15)، تعصب مذهبی تهدید شده توسط کیش دکارت از دیدگاه وحدت وجودی را باز گرداند.

اکنون سخن از این نیست که تا چه اندازه«وحدت‏ وجود»با مواضع مذهبی کامل‏تر همزیستی داشته یا رد شده است.این حرکت در اوایل مدرنیت اروپا-و در قرون وسطی،چه در اروپا و چه در دنیای اسلامی- راهی را برای واکنش در برابر اشکال مذهبی«خشک‏ اندیش‏تر»و یا آنانی که تمرکز کمتری بر شدت زندگی‏ معنوی داشتند،تشکیل داد.

فلسفه نوافلاطونی با نظریه خود دربارهء برتری‏ خداوند و درونی بودن آن زمینه‏ای به قدر کافی‏ گسترده برای پذیرش تمامی تردیدها و تمامی رنگها و حالات ممکن عرضه نمود.از سوی دیگر،آیین دکارت‏ به مانند هر سه مذهب دارای کتاب از نظر سنتی دو مفهوم را در خداوند از هم جدا ساخته است.مفهوم‏ خدای نهانی‏" sueD sutidnocsba "این است که هیچ‏ کس نمی‏شناسد و نمی‏فهمد و در برابر او هر کلمه‏ای‏ فاقد معنا و مفهوم است و مفهوم خداوند ظاهر و آشکار " sueD sntertsnomed "یعنی چگونگی شناخته‏ شدنش برای انسانها؛حال از طریق تحلیل عالم باشد و ساختار و جستجوی تک تک گوهرهای آن و کاوش در هوش و ذکاوت خالقانه و سازمان دهنده‏ای که در ورای‏ آن حرکت می‏نماید و یا از طریق تحلیل وحی،الهام، مکاشفه و اشراق.

معتقدین به«وحدت وجود»اروپایی که متقاعد بودند نهادهایی که نگاهدارندهء[وحی،الهام،مکاشفه، اشراق‏]تلقی می‏گردند فاقد نیرو،حقیقت و شناخت‏ خداوند زنده هستند،در پی«او»به سوی خلقت هستند.و از همین روست«مذهب طبیعت»ایشان که‏ بر«برادری»تمامی مخلوقات استوار است.این خطی‏ است که توسط فرانسیسکو د آسیس در قرن سیزدهم‏ گشایش یافت-گرچه وی خود معتقد به وحی،الهام،و اشراق مسیحی بود-و به وسیلهء فرانسیسکو گرایان‏ بسیاری که در کار طبیعت کاوش می‏کردند همچون‏ راجر بیکن و ریمون لول توسعه یافت،و کسانی مانند گیلرمود اکام جدایی بین فلسفه و الهیات را مطرح‏ ساختند.ولی قانون طبیعت در کار است.فقط ارادهء بشری-که برای«خود را به بردگی کشیدن»و «استفاده نکردن از آزادی اعطا شده و توسط قادر متعال و مادر طبیعت»گمارده شده است-می‏تواند آن‏ را به بیراهه کشیده و وارونه جلوه دهد.در داستان‏ برژراک کبوتر نر پادشاه پرندگان است و با محکوم بدین‏ گونه سخن می‏گوید:«تو ای آدمیزاد!در میان ما اعمال‏ صالح و پسندیده هرگز نادیده گرفته نمی‏شوند،و از این‏ رو،اگر بخاطر انسان بودن سزاوار مرگ بودی،حتی اگر فقط برای پاک کردن گناه به دنیا آمدن باشد،اکنون‏ سنا به تو زندگی اعطا می‏نماید.اینک می‏توانی سپاس‏ گویی طبیعت را به خاطر نوری که با آن روح و تو را روشن ساخت تا بدین گونه در ما عقلی را که قادر به‏ شناختن نبودی دریابی.پس،در آرامش و صلح برو، خداوند با تو باد و خوشبخت زی».(16)

جمله‏ای که با خط مشخص شده است به یکی از حادترین معضلات مذهبی اروپای قرن هفدهم اشاره‏ دارد:شر ریشه‏ای در انسان که بنیاد تئولوژی پروتستان‏ است.در بحبوحهء دوران مبارزه بین اصلاح و ضد اصلاح‏ عقیده«گناه مرتد گشتن»که در نظریه پائولینو ریشه‏ داشت،اهمیتی فوق العاده یافت.در نامهء پل به رومیان‏ (رومن‏ها)چنین مطرح می‏گردد:«از آنجا که رفتار تزکیه شده‏ای را که می‏خواهم،خود روا نمی‏دارم و انجام نمی‏دهم،بلکه عمل ناپسندی را که نمی‏خواهم، روا میدارم».(19،7)همچنین گفته می‏شود که‏ انسانها می‏توانند و باید«اثر قانون حک شده در قلبهایشان»را نشان دهند(2 و 15).تحلیلی ویژه نشان‏ خواهد داد که تا چه اندازه نامهء مذکور به رومی‏ها در اندیشه برژراک تأثیر می‏گذارد،به همان گونه که برای‏ نمونه بر کالدرون تأثیر گذارد،و نطق‏ها و خطابه‏های‏ دیوان پرندگان و کبوتر نر(سلطان پرندگان)بیانگر آن‏ هستند.برژراک که اکنون می‏توانیم«آزاد اندیش» بنامیمش در میان«وحدت وجود»آیین نو افلاطونی، عقلانیت آیین دکارت که در حول ایمان سؤال بزرگی را مطرح می‏سازد،و نفوذ جدالها در حول شرایط انسانی‏ -که ناشی از اصلاحات آیین پروتستانی بودند-به‏ مقاومت می‏پردازد و این در زمانه‏ای است که آیین‏ «کالوینسی»که شکل آیین پروتستان در فرانسه بود به‏ شدت سرکوب شده بود.

تمامی این عوامل که لوسیان فوق در کتابش(17)بر آنها تأکید نموده است،باید به هنگام محک زدن‏ ارزیابیهای برژراک مد نظر قرار داده شوند.در اعماق‏ وجود او مردی مذهبی وجود دارد،عارفی از طبیعت با پوششی از تمامی سختی و کوفتگی استدلالهای فلسفه‏ عقلانی به همراه طعنه،استهزاء و طنز سقراطی تا سرحد دیوانگی.و این امر که مذهبی بودن در ارتدکس‏ترین بسترهای نظریه‏پردازی جریان نداشته، مسأله‏ای است کاملا قابل توضیح،به همان گونه که در مورد بسیاری از معاصرینش چنین بوده است.هنوز در اروپا بحران ارزش‏ها آغاز نشده بود؛بحرانی که موجب‏ پیدایش شکاکیت مذهبی و کفر گردید و به ویژه در فرانسه از وخامت خاصی برخوردار بود که لایب نیتز در اولین سالهای آن قرن آن را با تمامی وخامتش‏ پیش‏بینی کرد.(18)پرندگان آنگاه خالص‏ترین و پاک‏ترین قسمت عالم را بیان می‏دارند،حالتی را که در روح و خداوند مشترک است و به او نزدیکترند،به همان

شکل که فرانسیسکو د آسیس آنگاه که انسانها در فساد غوطه‏ور بودند و نمی‏خواستند سخن از خدای بشنوند، برای پرندگان سخن می‏گفت.

تأثیر بسیار رفتارهای مذهبی به ویژه عرفانی آمده از دنیای اسلامی و نیز دنیای یهود در تغییر و تحول‏ احساسات مذهبی و رفتارها در جهت زندگی معنوی و نهادهای مذهبی در اروپا از قرون وسطی و با شدت‏ بیشتری در اوایل مدرنیت،بر کسی پوشیده نیست. شباهتی مشهود اگرچه نه بسیار،بین رفتار و کردار فرد ناباور یا آزاد اندیشی که قابلیت حصول و حتی‏ موجودیت خداوند را به دیدهء تردید می‏نگرد و رفتار عارفی که می‏داند خداوند در مکانی ماورای هر آنچه‏ قابل اندیشیدن یا دسترسی است،وجود دارد.عارفی‏ که می‏داند برای رویارویی با خداوند راه نفی ریشه‏ای‏ خویشتن را پیش روی دارد،راه مرگ در زندگی‏ جسمانی و در نتیجه گشایش به سوی زندگی‏ واقعی‏تری که در حقیقت نمی‏تواند زندگی نامیده شود برایش چیزی است«متفاوت».عارف نیز می‏داند که‏ نامیدن خداوند به معنی چیزی است خالی از حقیقت، از آنجا که«آن را که می‏نامد»در ماورای هر اسمی و هر گونه نمایش و تصویر مربوط به یک اسم قرار دارد. بی‏دلیل نیست که عرفای بزرگ در زمان خود اغلب‏ مشکوک به کفر یا چیزی بدتر از آن بوده‏اند.یکی از منحصر به فردترین و جنجال برانگیزترین جریانات‏ عرفانی در اروپای زمانهء برژراک،جریان بنیاد یافته‏ توسط میگوئل د مولینوس بود.«مولینیسم»نیز که‏ وارث عرفان اسلامی بود در موطن خود(اسپانیای قرن‏ هفدهم)تحت تعقیب قرار گرفته و ممنوع اعلام گردید، ولی راهنمای روحانی در فرانسه حفظ گردید.(19)

تعمق در پیوندهای احتمالی بین برژراک و مولینوس و از طریق وی با عرفان اسلامی موضوعی بس جالب‏ توجه خواهد بود.آخر اسپانیای اسلامی که به رغم‏ سرکوب‏ها و آزار و اذیت‏ها هنوز تا حدود زیادی نشاط خود را حفظ کرده بود،یکی از مستحکم‏ترین پلها بین‏ شرق و غرب بود،البته بدیهی است که در زمینهء عقاید.

و بدین ترتیب عطار و برژراک به گونه‏ای غریب در سفر به سوی اشکال زندگی برتر و زیباتر،در حقایق‏ بیان گردیده توسط پرندگان،در درس متافیزیکی و حیاتی‏ای که به انسان عرضه می‏دارند و در نیروی‏ عشق و رحمت همصدا و همرأی می‏شوند،اگرچه آنها را به گونه‏هایی متفاوت بپندارند.توضیح دقیق دربارهء جزئیات این مجموعه بدون شک موضوع کاری دیگر را تشکیل می‏دهد.شیرینی آشکار عارف ایرانی و طعنهء گاه تلخ کاوشگر و ماجراجوی فرانسوی یک وجه‏ مشترک دارند:«عشق».آخر،گاهی انتقادهایی که به‏ ظاهر بیرحمانه‏ترین می‏نمایند و با تمجید و ستایش، کم اهمیت‏ترین و مضحک‏ترین حالات و موارد زندگی‏ پایه در اشتیاق نومیدانه به عشق را دارند:مواردی‏ همچون مورد مولیر در فرانسهء دوران برژراک گواه آنند.

برژراک این گونه می‏توانست جملهء عطار را با جمله‏ای‏ که با آن قصد پایان بخشیدن به این تأملات را داریم‏ تأیید نماید:«کتاب مرا به عنوان یک اثر شعری یا جادویی نخوان،بلکه آن را در رابطهء با عشق بخوان».

پی‏نوشت:

(1)-این کار دربارهء«منطق الطیر»فرید الدین عطار و«داستان‏ کمدی»یا«ملک یا امپراتوری خورشید»سیرانو د برژراک بر آثار زیر مبتنی بوده است:

-«فرید الدین عطار:زبان پرندگان»بارسلون 1985،همراه با ترجمه فرانسوی nicraG ed yssaT (پاریس،197).

آثار استفاده شده دربارهء عطار و صوفیسم عبارتند از:

«شعر مذهبی و فلسفی در میان ایرانیان»،گارسن دوتاسی.

- rettiR.H : saD reeM red elees : hcsneM , tlew dnu ttoG ni ned nethcihcseg sed niddudiraF nediel.rattA , 1966.

و چند شهر دیگر به زبان‏های مختلف(مترجم)

(2)-نتیجهء این کارها" noitcelloC elatneirO "بود که به‏ سرپرستی‏" ed.s ycas "،" fueonrab "،" leiruaf "،" emertauq " و با همکاری چند متخصص دیگر از سال 1836 به چاپ رسید.در مقالهء«فلسفه هند در اروپا:" ruhtA rauahnepohcS "این مسأله را به‏ صورت جامع‏تری به بررسی نهاده‏ایم.

(3)-«روان‏شناسی و کیمیاگری»، gnuJ.G.C ،بوئنوس آیرس‏ 1957.

-«پدیده فرهنگ غربی»،مسکو 1978.

-«آهنگران و کیمیاگران»،م.الیاده 1978،مادرید 1979 این‏ نکته را در کتاب«پاراسلو کیمیاگر و فیلسوف»مورد تحلیل قرار داده‏ایم؛هاوانا 1990.همچنین در«عنصر در- rebiL rimaraP ma پاراسلو»مجلهء عناصر دانشگاه پوئبلا( albeuP )،1984 شماره‏های 1 و 2.

-ج.سارتون( notraS.G )،«شش بال»،بوئنوس آیرس 1960.

(4)-«انجیل»،ترجمهء رینا بالرا( anieR arelaV )،مکزیک 1990. «قرآن مجید»،ترجمهء ای.ملارا ناویو( araleM.A oivaN )،قرناطه‏ 1994،سوره‏های 51،21،10،101،39،7 و 8،45،30، 16،79،82.

(5)-عطار،«منطق الطیر»فصل اول،صفحه 39.

(6)-باید به خاطر داشت که مذاهب ابراهیمی در قرن هفتم‏ میلادی در دوره حکومت امپراتور T gnostsia (649-627)از سلسلهء T gna به چین نفوذ پیدا کردند.

(8)-چنین موردی در قرن هفدهم درباره آتاناسیوس کرچر ( suisanahtA rehcirK )رخ می‏دهد که در" aL enihC eertsulI " (آمستردام-1670)حکایات بی‏پایه و اساسی را دربارهء چین، مذاهب،پدیده‏ها و عادات آن نقل می‏کند.

(9)-دکارت- osrucsiD led edotem encieatdeM -isifatem ( sac ،مادرید 1984،صفحهء 120.

(10)-افسانهء طلایی: ogaitnaS alled enigaroV ،مادرید 1990.

(11)-جایی است که داستان پرندگان نقل می‏شود؛برژراک، صفحه 159 به بعد.

(12)- omoH snedul : agniziuH.J ،بوئنوس آیرس 1957 دربارهء این جنبه‏ها،هـ.کوکس( xoC.H )در کتاب جشنهای‏ دیوانگان(مادرید 1983)و میرچا الیاده( edailE.M )در- oL -aS " odarg y ol ouaforp "(بارسلون 1983)سخن گفته‏اند.

(13)-به اصل توضیح مراجعه فرمایید.

(14)-برژراک،صفحه 173.

(15)-به اصل توضیح مراجعه فرمایید.

دربارهء دکترین‏های هترودکسی و جادویی تا دوران برژراک و قرن‏ هجدهم aL nurB در اثر خود به نام«تاریخ نقد خرافات عملی که‏ ملت‏ها را فریفته و خردمندان را بارور ساخته‏اند»سخن می‏گوید (پاریس-1732).

(16)-برژراک،صفحه 177.

(17)-مشکل ناباوری در قرن شانزدهم؛مذهب رابلایس‏ ( sialebaR )اثر ل.فیور( erveF.L )مکزیک 1962.

(18)-«پیمان جدید دربارهء تفاهم رنسانس»،لایب نیتز،کتاب‏ چهارم،شانزده و 4،چاپ لوردس رنسلی،هاوانا 1988.

(19)-«تاریخ هترودکهای اسپانیایی»،م.پالایو yledneneM.M ) ( oyaeP ،جلد پنجم،فصل اول،بوئنوس آیرس 1945.